



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# سکسوالیته، بیگانگی و سرمایه‌داری

شیلا مک‌گرگور

ترجمه‌ی: فرزانه راجی



اسفند ۱۴۰۲

در چند شماره‌ی اخیر این مجله[\*] بحثی درباره‌ی رویکرد مارکسیستی به کار جنسی مطرح شده است.[۱] مقاله‌ی اصلی جین پریچارد با عنوان «بحث کار جنسی»[۲]، پاسخ انتقادی گرت دیل و زانتی رز را به همراه داشت.[۳] جس ادواردز به این انتقادات در مقاله‌ی خود با عنوان «سکسیسم و کار جنسی»[۴] پاسخ داد و دیل و رز نیز به آن پاسخ دادند.[۵]

مقاله‌ی اصلی پریچارد دو موضع متضاد درباره‌ی کار جنسی را مورد توجه قرار داد: «لغوخواهی» و «جرم‌زدایی». مقاله این دیدگاه را نیز نقد کرد که فروش سکس «شغلی مانند مشاغل دیگر» است.[۶] پریچارد، ادواردز، دیل و رز همگی موافق بودند که کار جنسی در سرمایه‌داری نمی‌تواند «لغو» شود. همه موافق بودند که فعالیت‌های کارگران جنسی و مشتریان آن‌ها باید جرم‌زدایی شود. همه اتفاق نظر داشتند که کار جنسی پیامد سرکوب زنان، بیگانگی و جامعه‌ی سرمایه‌داری است.

اختلاف نظر بر سر ماهیت سکسوالیته و هویت انسان است.[۷] دیل و رز معتقدند که استدلال‌های پریچارد «متکی بر دیدگاهی آرمانی از فعالیت جنسی به‌عنوان امری جدایی‌ناپذیر از ذات درونی ماست.»[۸] پریچارد می‌گوید سکس «بخشی از طبیعت انسانی ما است، تجربه‌ای که می‌تواند رضایت‌بخش باشد و بخش مرکزی هویت فرد است.»[۹] در حالی که دیل و رز استدلال می‌کنند که «هویت اصلی افراد — هر چه که باشد — ممکن است شامل تمایلات جنسی آن‌ها باشد، اما مطمئناً نمی‌تواند آن قدر ظرفیت داشته باشد که تمام اعمال جنسی را که انجام می‌دهند دربرگیرد.»[۱۰]

اگر دیل و رز درست بگویند که تمایلات جنسی برای طبیعت انسان بنیادی نیست، پس نه تنها پریچارد اشتباه کرده است، بلکه من در ۱۹۸۹، کریس هارمن در ۱۹۹۴ و جودیت اور در سال ۲۰۱۰ همه اشتباه کرده‌ایم — بدون در نظر گرفتن نویسندگان مهم مارکسیست مانند فردریک انگلس، آگوست بیل و الکساندرا کولونتای. موضوع این نیست که بگوییم «سنت باید درست باشد»، بلکه تأکید بر این امر است که موضوعی اساسی در این جا مطرح است، موضوعی که به اعتقاد من، علت خشم موجود در پاسخ‌گویی ادواردز به دیل و رز، و واکنش همان قدر خشمگینانه‌ی آن‌ها را توضیح می‌دهد.[۱۱]

بنابراین باید درک روشن‌تری از تمایلات جنسی انسان و رابطه‌ی متقابل آن با بیگانگی و ستم بر زنان داشت.[۱۲] ما هم‌چنین باید درک کنیم که شرایط اقتصادی نئولیبرالی حاکم از دهه‌ی ۱۹۹۰، چگونه روابط جنسی انسانی، از جمله افزایش کار جنسی را شکل داده است. این واکاوی پیامدهای عمیقی برای توسعه‌ی

واکنش مارکسیستی به «عادی‌سازی» صنعت سکس دارد. هم‌چنین، من استدلال می‌کنم که این امر مستقیماً بر تصور ما از جامعه‌ی سوسیالیستی آینده نیز تأثیر می‌گذارد.

## سکسوالیته و پیشاتاریخ بشر

در دهه‌ی ۱۹۸۰ سوسیالیست‌های انقلابی با استدلال‌های فمینیسم رادیکال مخالفت کردند که در آن فرض می‌شد مردان ذاتاً تهاجمی و خشن هستند و تجاوز جنسی سلاحی است که مردان برای سرکوب زنان از آن استفاده می‌کنند. [۱۳] بحث‌های امروزی بسیار متفاوت است، اما هنوز هم واکاوی‌ای از تمایلات جنسی انسان ارائه می‌کنیم که ریشه در درک ماتریالیستی از توسعه‌ی جامعه‌ی انسانی و در نتیجه طبیعت انسانی دارد. [۱۴] من واقعیت رفتار جنسی را امری مسلم می‌دانم، زیرا تکامل بشریت بدون آن ممکن نبود. روند تکاملی‌ای که باعث پیدایش انسان‌های مدرن شد هم جنسیت انسان را به وجود آورد و هم به آن شکل داد.

رویکرد مارکس و انگلس برای درک جامعه‌ی انسانی مبتنی بر واکاوی سازمان تولید و بازتولید زندگی انسانی بود. وسایلی که مردان و زنان از طریق آن هستی خود را تضمین می‌کنند. رشد رفتار انسانی، از جمله رفتار جنسی را شکل می‌دهد. انگلس هم‌چنین استدلال کرد که نیروی کار موتور اساسی برای گذار از میمون به انسان بوده است. [۱۵] انسان‌ها طی چندین میلیون سال به‌عنوان «ابزارسازان فرهنگی»، به‌عنوان موجودات اجتماعی‌ای که برای تضمین بقای خود با یک‌دیگر همکاری و ارتباط داشتند، تکوین یافتند. [۱۶] هارمن خاطرنشان کرد که الگوهای رفتار جنسی در میان میمون‌های کوتوله (نزدیک‌ترین عموزاده‌های ما) تا چهار میلیون سال پیش در حال تغییر بود. میمون‌های کوتوله‌ی ماده از ژست‌هایی برای نشان دادن این‌که چگونه میل جنسی دارند استفاده می‌کنند و قادرند برای فعالیت جنسی پا پیش بگذارند. [۱۷] او در ادامه استدلال کرد که آن سازمان‌یابی اجتماعی وسیع‌تری که گونه‌ی ما طبعاً از آن برخوردار است «احتمالاً تغییر در الگوی تمایلات جنسی زنانه را توضیح می‌دهد چرا که پیوندهای دائمی بین دو جنس را تشویق می‌کند، و نه آن جفت‌گیری دیوانه‌وار چند روزه در ماه که در گونه‌ی شامپانزه‌ی معمولی وجود دارد.» [۱۸] اگر کار، فرهنگ و ابزارسازی باعث گذار از میمون به انسان شد، این امر مستلزم تغییر در تمایلات جنسی و روابط جنسی در طول این مسیر بود.

انگلس استدلال می‌کرد که انسان‌های پیشاتاریخ در جوامعی بدون تقسیم طبقاتی، ستم دولتی یا نابرابری بین زن و مرد زندگی می‌کردند. [۱۹] بین زنان و مردان تقسیم کار جنسی وجود داشت، اما ستم مردان بر زنان وجود نداشت. این دیدگاه متعاقباً از جانب تعدادی از انسان‌شناسان مارکسیست و فمینیست حمایت شد.

آن‌ها در این امر هم‌رأی هستند که انسان‌ها به‌عنوان گروه‌های کوچک شکارچی-گردآورنده تکامل یافته‌اند که در آن‌ها مردان و زنان برای تأمین زیست‌گروه با یک‌دیگر همکاری می‌کردند. [۲۰] چنین گروه‌هایی تا اواسط قرن بیستم مشاهده می‌شدند و ویژگی‌هایی مانند هم‌کاری، فقدان سلسله‌مراتب و مناسبات برابری طلبانه بین زن و مرد را نشان می‌دادند. این برابری‌گرایی جنسی ریشه در این واقعیت داشت که هم‌گردآوری (معمولاً توسط زنان) و هم‌شکار (معمولاً توسط مردان) به زیست‌موفقیت‌آمیز گروه کمک می‌کرد. [۲۱] برخی از قبایل گردآورنده شکارچی در آمریکای شمالی، به نوعی سیالیت درباره‌ی نقش‌های جنسیتی باور دارند، بدین معنا که یک کودک می‌تواند نقش جنسیتی‌ای متفاوت از جنسیت بیولوژیکی خود اتخاذ کند. [۲۲]

بنابراین رفتار جنسی انسان در محیطی برابری طلبانه و هم‌راه با تشریک‌مساعی توسعه یافت. به احتمال زیاد ماهیت آن مبنی بر توافق طرفین بوده است. از آن‌جا که انسان‌ها برای «جفت‌گیری» فقط به زمان‌های خاصی از سال محدود نیستند، به نظر می‌رسد تمایلات جنسی انسان با جنبه‌ای لذت‌بخش در آن تکامل یافته است که با نیازهای مستقیم تولیدمثل گروه ارتباطی ندارد. جوامع اولیه‌ی بشری تابع نظم و انضباط ساعت نبودند. مردان و زنان چندان اوقات فراغت داشتند که اجازه‌ی ایجاد روابط راحت‌تر بین همه‌ی اعضای گروه را می‌داد. [۲۳] اگر نیروی کار موتور پیدایش ما به‌عنوان گونه‌ای متمایز بود، ما نیز با قابلیت برای بهره‌بردن از لذت جنسی تکامل یافته‌ایم.

آن‌طور که دلیل و رز اظهار می‌دارند، این «دیدگاهی آرمانی از تمایلات جنسی انسان، به‌عنوان امری جدایی‌ناپذیر از ذات درونی ما» نیست. [۲۴] برعکس، این دیدگاهی ماتریالیستی است که از واقعیت تکامل آغاز می‌شود و تکوین ما را در تولید و بازتولید زندگی انسان از طریق تعامل با طبیعت تعبیه می‌کند. ما با توانایی دیدن، شنیدن، بوییدن، لمس کردن و چشیدن به دنیا می‌آییم. اما این‌که چگونه این کارها را انجام می‌دهیم بستگی به جامعه‌ای دارد که در آن بزرگ می‌شویم. ما با توانایی حرف زدن به دنیا می‌آییم، اما این‌که کدام زبان‌ها را یاد بگیریم بستگی به این دارد که در جایی که بزرگ می‌شویم کدام زبان استفاده می‌شود. درباره‌ی تمایلات جنسی انسان نیز همین‌طور است.

## ستم بر زنان و جامعه‌ی طبقاتی

روابط برابری‌گرا بین دو جنس که مشخصه‌ی پیشاتاریخ بشر بود با توسعه‌ی کشاورزی به پایان رسید. انگلس استدلال می‌کند ستم بر زنان با ظهور جامعه‌ی طبقاتی و خانواده مرتبط است. [۲۵] زنان تابع مردان بودند،

همان‌طور که اکثریت مردان و زنان تابع طبقه‌ی حاکم بودند. این تغییر تاریخی پیوندهای مبتنی بر برابری و هم‌بستگی را نابود کرد و روابط شخصی ما را مطابق با نیازهای جوامع طبقاتی پی‌درپی تغییر شکل داد.

هانا دی مروری بر انواع روابط شخصی قبل از ظهور سرمایه‌داری ارائه می‌دهد تا نشان بدهد که روابط هم‌جنس‌گرایانه در زمان‌های گذشته جایگاه مهمی داشته است. [۲۶] کولوتتای تأملات جالبی درباره‌ی انواع مختلف عشق در جامعه‌ی فئودالی دارد. [۲۷] اما ریسمانی مشترک در جوامع طبقاتی متوالی وجود دارد: خانواده، ستم بر زنان و تبعیت تمایلات جنسی زنان از نیازهای تولیدمثلی جامعه.

ظهور جامعه‌ی سرمایه‌داری مجموعه‌ی دیگری از تغییرات دراماتیک و متناقض را در روابط جنسی انسان‌ها به وجود آورد. سرمایه‌داری در مراحل اولیه‌ی خود، خانواده‌ی فئودالی را به‌عنوان واحدی تولیدی نابود کرد، زیرا هزاران و سپس میلیون‌ها نفر به معادن و کارخانه‌های جدید کشیده شدند. این امر چنان تأثیری بر جامعه‌ی قدیم داشت که مارکس و انگلس پایان خانواده را برای طبقه‌ی کارگر جدید پیش‌بینی کردند. در ابتدا ثابت شد که آن‌ها اشتباه می‌کردند زیرا طبقه‌ی جدید بورژوازی برای بازسازی خانواده مبارزه می‌کرد. این خانواده‌ی جدید طبقه‌ی کارگر ملزم به تضمین بازتولید طبقه‌ی کارگر بود. جایی بود که نسل بعدی کارگران متولد می‌شدند و پرورش می‌یافتند تا زمانی که به نوبه‌ی خود وارد فرآیند تولید شوند. این خانواده‌ی بازسازی‌شده تا حدی توسط طبقه‌ی کارگر به‌عنوان دفاعی در برابر تاخت‌وتازهای صنعتی شدن مورد استقبال قرار گرفت. [۲۸] اما استقرار مجدد خانواده با مجموعه‌ای از قوانین برای تعیین پارامترهای روابط جنسی همراه بود:

اصلاحیه‌ی قانون فقرا مصوب سال ۱۸۳۴، [۲۹] با غیرقانونی کردن کمک به زنان مجردی که تحت پوشش بنگاه اعانه و خانه‌های کار نبودند، به شکستن الگوهای پیشین رابطه‌ی جنسی قبل از ازدواج کمک کرد. سایر قوانین در دهه‌ی ۱۸۸۰ سن قانونی برای دختران را افزایش داد، هرزگی، فحشا و هم‌جنس‌گرایی را قانون‌مند کرد که بخشی از تلاش برای ایجاد بستر ازدواج به‌عنوان تنها مکان مشروع برای روابط جنسی، دست‌کم برای زنان، بود. [۳۰]

خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر بار دیگر زنان را تابع مردان کرد و ادامه‌ی ستم بر زنان را تضمین کرد. نقش‌های جنسیتی تفکیک‌شده را همراه با بازتولید در خانه که بر دوش زنان افتاده بود تقدیس کرد. این امر به نوبه‌ی خود منجر به تبعیض در داخل و خارج از خانه شد: از نظر حقوق قانونی، دست‌مزد نابرابر و تبعیض جنسی. هم‌چنین انتظار می‌رفت که زنان به نیازهای جنسی مردان پاسخ دهند.

با وجود این، اساس خانواده به‌طور قطعی تغییر کرده بود؛ از واحدی تولیدی در فئودالیسم به واحدی مصرفی در سرمایه‌داری تبدیل شد. این امر هم‌چنین اساس مشارکت بین زن و مرد را به چیزی تبدیل کرد که انگلس آن را «عشق جنسی فردی» می‌نامید. او می‌نویسد: «در جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن، ازدواج و روابط حقوقی معادل آن توسط مردان و زنان، آزادانه بر اساس جذابیت متقابل منعقد می‌شود.» [۳۱]

تولید انبوه کالاهاى خانگی هم‌راه با تبلیغات انبوه به‌زودی کانون توجه خود را زنان به‌عنوان مصرف‌کنندگان کالاهای خانگی قرار داد. زنان هم‌چنین تشویق شدند که احساسات جنسی و ظاهر فیزیکی خود را وسیله‌ای برای حفظ علاقه‌ی شوهران‌شان بدانند: «زنان به‌طور فزاینده‌ای تحت فشار قرار گرفتند تا نسبت به بدن و ظاهرشان خودآگاه شوند. زیبایی و شهوانی‌بودن تابع مصرف و پیوند نقدی شد.» [۳۲] ما نباید تغییر عظیمی را که این امر برای اکثریت زنان به وجود آورد دست‌کم بگیرییم. تصمیمات آن‌ها درباره‌ی این که چه چیزی بخردند ناگهان مهم شد. و تشویق شدند که از لحاظ ظاهر و جنسی جذاب باشند. زنان — و همین‌طور بدن‌شان — در متن جامعه به‌عنوان مصرف‌کننده به‌شمار می‌آمد.

اما روندهای بلندمدت دیگری در جامعه‌ی سرمایه‌داری وجود داشت که ادامه‌ی حیات خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر را به‌عنوان واحدی مرکب از پدر، مادر و فرزندان تضعیف کرد. این تغییرات به انبوهی از تضادها در موقعیت زنان در جامعه دامن زده است که پیامدهای عمیقی برای تمایلات جنسی مردان و زنان داشته‌اند.

مهم‌ترین تغییر در شیوه‌ای بوده است که زنان طبقه‌ی کارگر — که هرگز به‌طور کامل از فرآیند تولید غایب نبودند — به‌طور نظام‌مند به کار مزدی در خارج از خانه کشیده شده‌اند. همان‌طور که اور خاطر نشان می‌کند: «امروزه اکثر زنان بالغ در بریتانیا (۷۱ درصد) خارج از خانه کار می‌کنند... زنان تقریباً ۵۰ درصد نیروی کار در بریتانیا را تشکیل می‌دهند.» [۳۳] این استقلال اقتصادی زنان از مردان زمینه‌ساز افزایش طلاق، کاهش ازدواج و افزایش تعداد خانواده‌های تک‌والد است.

یکی دیگر از تغییرهای کلیدی، ظهور روش‌های ایمن پیش‌گیری از بارداری و سقط‌جنین قانونی بوده است که به زنان این توانایی را داده که برای زمان‌بندی و تعداد فرزندانی که می‌خواهند داشته باشند برنامه‌ریزی کنند و این خود منجر به تشکیل خانواده‌های کوچک‌تر در مرحله‌ی زندگی کاری بعدی می‌شود. پیش‌گیری از بارداری و سقط‌جنین بیش‌ازپیش رابطه‌ی جنسی را از تولیدمثل جدا کرد و امکان روابط جنسی مبتنی بر لذت و بدون ترس از بارداری را فراهم کرد. یکی دیگر از تغییرات، ظهور آموزش همگانی است که تا حدی

وظایف اجتماع‌پذیر کردن و آموزش جوانان را از خانواده به دولت منتقل می‌کند. در همین حال، بازار تقریباً به‌طور کامل وظیفه‌ی تولید کالاهایی را که مورد استفاده‌ی خانواده قرار می‌گیرد، به عهده گرفته است.

## ظهور و سقوط جنبش آزادی زنان

سال‌های پس از جنگ جهانی دوم شاهد ورود انبوه زنان به مشاغل دستمزدی خارج از خانه و تحصیل انبوه زنان جوان در کنار مردان در دانشگاه بود. اخلاق محافظه‌کارانه‌ی حاکم بر دهه‌ی ۱۹۵۰ به‌زودی با آرمان‌های زنان طبقه‌ی کارگر و دانشجویان زن به منازعه برمی‌خاست. [۳۴] این منازعات در نهایت به جنبش آزادی زنان انجامید که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در کنار سایر جنبش‌های آزادی‌بخش پدید آمد. [۳۵]

مطالبات اصلی جنبش آزادی زنان دستمزد برابر، مهدکودک‌های ۲۴ ساعته، پایان دادن به تبعیض جنسی و حق سقط‌جنین و پیش‌گیری از بارداری بود. [۳۶] افزون بر این، جنبش آزادی زنان کلیشه‌های جنسیتی درباره‌ی توانایی ذهنی، شغل و تمایلات جنسی را به چالش کشید. زمینه‌های این چالش به روش‌های بی‌شماری به خوبی آماده شده بود: جنسیت و تمایلات جنسی به‌طور آشکارتری در حوزه‌ی عمومی مورد بحث قرار می‌گرفت. زنان جوان در صورت تمایل حق پوشیدن دامن‌های کوتاه‌تر و کوتاه‌تر کردن موهای خود را به دست آوردند. مردان جوان حق بلند کردن موهای خود را به دست آوردند و هر دو جنس به روال پوشیدن شلوار جین روی آوردند. آن‌ها می‌خواستند بر ظاهر بدن، تمایلات جنسی و ظرفیت تولیدمثل خود نیز کنترل داشته باشند.

زنان جوان نه تنها می‌خواستند مشاغل مختص مردان به رویشان گشوده شود، بلکه می‌خواستند بتوانند روابط جنسی خارج از ازدواج را به‌طور برابر با مردان تجربه کنند بدون این که «زن هرزه» قلمداد شوند. [۳۷] فضایی ایجاد شد که در آن تمایلات جنسی زنان می‌توانست به‌طور جدی از سوی زنان و مردان مورد بحث قرار گیرد، از جمله این که چگونه زنان به ارگاسم می‌رسند. زنان جوان با بهره‌گیری از کار مسترز و جانسون شروع به مطالبه‌ی حق لذت جنسی کردند، ولو این که شریک ثابت نداشتند: «اکثریت زنان از طریق آمیزش جنسی به ارگاسم نمی‌رسند، بلکه از طریق تحریک کلیتوریس به ارگاسم می‌رسند». [۳۸] کلیشه‌های جنسیتی به تدریج کم شدند و این امکان برای زنان و مردان فراهم شد تا توانایی‌های خود را متناسب با فردیت خود درک کنند تا بر اساس جنسیت‌شان. زیرا ستم بر زنان اگر رشد زنان را به‌طور جدی محدود می‌کرد، رشد مردان را نیز محدود می‌کرد.

تقریباً در همان زمان در بریتانیا، طبقه‌ی کارگری با اعتمادبه‌نفس فزاینده در نبردهای کلیدی علیه کارفرمایان و دولت وقت پیروز می‌شد. هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر خود را از طریق احترام به اعتصاب‌کنندگان، اجتماعات و اعتصابات هم‌بستگی نشان داد. و آن تجربه‌ی هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر هم‌چنین به سوسیالیست‌ها و فمینیست‌ها این امکان را داد تا لایه‌های گسترده‌ای از جنبش سندیکایی تحت سلطه‌ی مردان را متقاعد کنند که زنان حق کنترل تمایلات جنسی خود را از طریق دسترسی به سقط‌جنین و پیش‌گیری از بارداری دارند. [۳۹]

با این که بسیاری از این تغییرات در نقش زنان پایدار بوده‌اند، شماری از ایده‌های دیگر درباره‌ی آزادی زنان با کاهش خوش‌بینی جنبش‌ها در حدود سال ۱۹۶۸ از بین رفت. واکنش‌ها علیه آزادی زنان از جهات مختلفی صورت گرفت و زیربنای تحولات گسترده‌تری در کل جامعه بود. چالش‌های طبقه‌ی کارگر برای کنترل مزد و قوانین اتحادیه‌ی کارگری در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تضعیف و در نهایت به دولت محافظه‌کار مارگارت تاچر منجر شد.

با تضعیف هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر، لایه‌ای از فمینیست‌ها شروع به استدلال کردند که ریشه‌های سرکوب زنان در بیولوژی مردان نهفته است و تجاوز به‌عنوان سلاح انتخابی برای حفظ انقیاد زنان است. صداهای غالب بیش‌تری این دیدگاه را مطرح کردند که مطالبات جنبش زنان باعث ایجاد «بحران» در مردانگی شده است. هم‌چنین این ایده که رفتار انسان را می‌توان با ارجاع به ژن‌ها یا مغز توضیح داد، از نو مطرح شد، که به ایده‌ی «مردها این طوری‌اند دیگر» دامن زد، دیدگاهی که کلیشه‌های جنسیتی را ذاتی می‌داند.

در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰، پس از قطع رشته‌هایی که فمینیسم را به ایده‌هایی درباره‌ی سوسیالیسم و آزادی زنان پیوند می‌داد، تجدیدحیات جنسیت‌گرایی مردانه رخ داد. واکنش‌های منفی سیاست‌مداران و رسانه‌های جناح راست به «نزاکت سیاسی» که در «بازگرداندن زنان به خانه» موفق نبود، به اعاده‌ی اعتبار جنسیت‌گرایی مردانه و ایده‌ی تفاوت‌های اساسی در جنسیت کمک کرد.

## نئولیبرالیسم و سکسوالیته

با این حال، این پیشینه‌ی عادی‌سازی اخیر صنعت سکس‌را، که شامل مشارکت و پذیرش میلیون‌ها زن است، توضیح نمی‌دهد. همان‌طور که اور استدلال می‌کند، بخشی از توضیح در این است که چگونه «فرهنگ شهوت‌انگیزی» به‌عنوان نوعی فرهنگ توانمندساز فروخته شده است: تاریخ و زبان مبارزات زنان را جذب

کرده و بازتاب می‌دهد تا حق ابراز نیازها و خواسته‌های جنسی خود را داشته باشند تا چیزی بیش از ابژه‌های صرف برای لذتِ دیگران باشند، پس چه بهتر که این روند ادامه یابد. [۴۰]

روشی که در آن «سکس» به یک کالا تبدیل شده است، به همان اندازه در فرآیندِ عادی‌سازی نقش اساسی دارد. جنبه‌ای از طبیعت انسانی ما — تمایلات جنسی‌مان — از ما بیگانه شده، انسان‌زدایی شده، و با بسته‌بندی مجدد به ما فروخته شده است. [۴۱] و این تمایلات جنسی بیگانه‌شده چیزی است که به واسطه‌ی ستم بر زنان شکل گرفته است. به همین دلیل است که صنعت سکس به‌طور عمده شامل فروش تصاویر بدن زنان و خدمات جنسی ارائه‌شده توسط زنان می‌شود. [۴۲]

این صنعت بسیار سودآور است و سالانه ۵۷ میلیارد دلار درآمد در سراسر جهان به ارمغان می‌آورد که ۲۰ میلیارد دلار در سال از ویدیوهای پورن و ۱۱ میلیارد دلار در سال از خدمات اسکورت به‌دست می‌آید. درآمد حاصل از هرزه‌نگاری یا همان پورنوگرافی بیش‌تر از مجموع بازی‌های حرفه‌ای فوتبال، بیسبال و بسکتبال است. [۴۳] این روند با «تاثیر بی‌امان ارزش‌ها، تصاویر، رفتار و لباس از دنیای فروش سکس در ازای پول به فرهنگ و جامعه‌ی غالب» هم‌راه بوده و به نوبه‌ی خود مستقیماً خوراک این استدلال را تأمین می‌کند که فروش سکس و بدن زنان «فقط یک شغل دیگر» است. [۴۴]

چرا این اتفاق افتاده است؟ نکته‌ی کلیدی همانا تأثیر نئولیبرالیسم است بر سکسوالیته در بستری از تغییراتِ سریع خانوادگی طبقه‌ی کارگر و جنبش ضعیف طبقه‌ی کارگر که در آن هم‌بستگی طبقاتی دیگر معمول نیست. [۴۵]

اور و پریچارد به‌درستی به انعطاف‌پذیری پیوسته‌ی خانوادگی طبقه‌ی کارگر هم به‌عنوان وسیله‌ای برای بازتولید طبقه‌ی کارگر و هم به‌عنوان هدفی دل‌خواه برای زنان طبقه‌ی کارگر اشاره می‌کنند. بازتولید خصوصی‌شده، یعنی خانواده، سرچشمه‌ی ستم بر زنان است. اما این تمام داستان نیست. نئولیبرالیسم خانوادگی طبقه‌ی کارگر را تضعیف کرده است — و این به توضیحِ سهولتی که تمایلات جنسی هرچه عمیق‌تر بیگانه و کالایی شده است، کمک می‌کند.

تغییرات در روابط جنسی در ۴۰ سال گذشته بسیار زیاد بوده است. رابطه‌ی جنسی دیگر محدود به ازدواج نیست. پسران و دختران زودتر به بلوغ می‌رسند و روابط جنسی را زودتر آغاز می‌کنند. زنان تصمیم می‌گیرند دیرتر بچه‌دار شوند. زنان به‌طور فزاینده‌ای بی‌فرزندگی را انتخاب می‌کنند. طلاق خیلی راحت‌تر است. افراد بیش‌تری انتخاب می‌کنند که با یک شریک یا شرکای متعدد زندگی کنند. روابط هم‌جنس به گونه‌ای پذیرفته

شده است که چند دهه پیش غیرقابل تصور بود. برخی از افراد در طول زندگی خود گرایش جنسی خود را تغییر می‌دهند، در حالی که برخی دیگر دوجنس‌گرا هستند.

یکی از پیامدهای تغییرات یادشده این است که زنان و مردان در روابط خود دامنه‌ی انتخاب بسیار بزرگ‌تری دارند. مورد دیگر این است که در روابط بلندمدت، چه زوجها مزدوج باشند و چه نباشند، افراد حداقل می‌توانند انتظار عشق جنسی و همراهی داشته باشند (آنچه انگلس «عشق جنسی فردی» می‌نامد)، حتی اگر چنین روابطی درازمدت دوام نیاورد. همه‌ی این‌ها بدین معناست که تجربه‌ی جنسی افراد بسیار متنوع‌تر از گذشته است.

اما این را هم‌چنین باید در پس‌زمینه‌ی فشارهای زندگی طبقه‌ی کارگر دید. آموزش جنسی برای پسران و دختران بسیار ضروری است. مردم ساعات بیش‌تری را تحت فشارهای بیش‌تر اهداف و نظارت مدیریتی کار می‌کنند. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که «تمام نیازهای انسانی‌مان به کالا تبدیل شده است» که ظاهراً می‌توان به راحتی آن را با خرید مک‌دونالد ارضا کرد. [۴۶] آخر هفته‌ها زمان‌هایی هستند که الکل و سایر مواد مخدر وعده‌ی کاهش فشارهای غیرقابل تحمل زندگی کاری را می‌دهند. [۴۷]

اما نیازهای جنسی ما این‌گونه ارضا نمی‌شوند. صمیمی‌ترین روابط مستلزم پذیرش دیگری به‌عنوان یک فرد، یک برابر است، به‌عنوان کسی که نیازهایی نیز دارد. تمایلات جنسی انسان به یک محیط و رابطه‌ی انسانی، زمان، صبر و هم‌چنین تحقق خود نیاز دارد. زندگی ما روابط جنسی رضایت‌بخش را دشوار می‌کند. جای تعجب نیست که صنعت سکس با فیلم‌های هرزه‌نگارانه، اسباب‌بازی‌های جنسی، کلپ‌های برهنه‌رقصی، آژانس‌های اسکورت و سبک قدیمی فحشای خیابانی شکاف را پر می‌کند.

و با انجام این کار، این صنعت تقسیم‌بندی جنسیتی زنان را به‌عنوان ابژه‌های جنسی و مردان را به‌عنوان خریداران محصول تقویت می‌کند. این تقسیم‌بندی زنان را در انکار نیازهای جنسی خود و مردان را در این باور به دام می‌اندازد که زنان بدن‌هایی هستند که می‌توان آن‌ها را دید زد یا خرید. یکی از حسن‌های پیش‌گیری از بارداری این بود که امکان برقراری روابط جنسی مردان و زنان را بدون نیاز به «کنار کشیدن در وسط راه» [۴۸] فراهم کرد. برهنه‌رقصی و سایر اشکال نمایش جنسی جای‌گزین «جست‌وجو» برای روابط جنسی واقعی است. بی‌دلیل نیست که پاریس هیلتون، [۴۹] که از رابطه‌ی جنسی واقعی خسته شده، اخیراً به یک نماد تبدیل شده است. این را با جین بیرکین [۵۰] در آهنگ سرژ گینزبورگ «Je t'aime... moi non plus» در سال ۱۹۶۷ مقایسه کنید، جایی که به بیرکین نظر می‌رسید در حال ارگاسم است. [۵۱]

## رویکردی مارکسیستی به کار جنسی

پیامدهای همه‌ی این‌ها برای مارکسیست‌ها و نگرش ما به خانواده و کار جنسی چیست؟ اولاً، باید مجدداً تأکید کنیم که یکی از جنبه‌های رهایی، هم برای مردان و هم برای زنان، رشد و گسترش کامل پتانسیل ما به‌عنوان افراد، بدون توجه به جنسیت است. دوم، بینش ما از روابط جنسی انسانی این است که آزادانه وارد آن می‌شوند و بر اساس جذابیت، توافق و رضامندی متقابل است. این که این روابط کوتاه یا طولانی، با جنس مشابه یا مخالف، بین زوج‌های هم‌سن یا با اختلاف سنی زیاد باشد، تصمیم خود زوج‌ها خواهد بود. و در جهانی که رشد هر جنبه‌ای از شخصیت انسان را تشویق می‌کند، وابستگی مطلق به یک رابطه‌ی «عشقی» جای خود را به روابط متنوع‌تری بر اساس هم‌بستگی خواهد داد. [۵۲]

چنین دیدگاهی تنها از طریق دگرگونی کامل جامعه محقق خواهد شد. این تنها زمانی حاصل می‌شود که تولید را برای پاسخگویی به نیازهای انسان سازمان‌دهی کنیم و نه برای حداکثر سود. نقش تبلیغات در ترغیب ما به خرید چیزها زمانی ناپدید می‌شود که بتوانیم درباره‌ی نیازهای خود بحث کنیم و تصمیم بگیریم. با این حال، به‌ویژه به‌معنای اجتماعی شدن تمام جنبه‌های خانواده است تا دری را به روی انواع مختلف روابط محبت‌آمیز و حمایتی، هم بین بزرگسالان و هم بین بزرگسالان و کودکان باز کند. افزون بر این، این امر هم‌چنین مستلزم نابودی صنعت سکس است تا زنان دیگر بدن خود را برای رابطه‌ی جنسی ن فروشند و مردان دیگر به دنبال هرزه‌نگاری، برهنه‌رقصی یا خرید خدمات جنسی نباشند.

اما امروزه با مسئله‌ی سازمان‌دهی کارگران جنسی چه باید کرد؟ ما باید از مخالفت با هر نوع محکومیت زنان و مردانی که در صنعت سکس گرفتار می‌شوند آغاز کنیم. باید صریحاً با همه‌ی شکل‌های جرم‌انگاری کارگران جنسی و مشتریان آن‌ها مخالفت کنیم. این شامل برپاکردن کارزارهایی است در هواداری از حرکت آزاد مردم در سراسر جهان و حقوق قانونی آن‌ها برای تبدیل شدن به بخشی از جامعه‌ی مورد نظرشان. [۵۳]

هم‌چنین باید در حمایت از حق کارگران جنسی برای تشکیل اتحادیه و مبارزه برای مطالباتی که شرایط آن‌ها را بهبود می‌بخشد، صریح باشیم. به‌ویژه باید بدانیم که چگونه تحولات انقلابی می‌تواند برخی از آسیب‌پذیرترین کارگران جامعه را قادر سازد تا زندگی خود را تغییر دهند. نقشی که برخی از تن‌فروشان در دفاع از کمون پاریس ۱۸۷۱ ایفا کردند، یکی از این نمونه‌هاست. [۵۴]

اما آیا این بدان معناست که مارکسیست‌ها باید سازمان‌دهی کارگران جنسی را در اولویت قرار دهند؟ در این جا مقداری احتیاط لازم است. سندرز، اونیل و پیچر تخمین می‌زنند که «در هفت کشوری که اتحادیه‌ی

[کارگران جنسی] در آن‌ها وجود دارد، تعداد اعضا را می‌توان تقریباً ۵۰۰۰ نفر تخمین زد.» [۵۵] این تعداد اندک است. خود دلیل و رز به برخی از مشکلات موجود در این زمینه اشاره می‌کنند:

«بدیهی است که سازمان‌های جمعی کارگران جنسی، در غرب و سایر جاها، با موانع ساختاری و اجتماعی روبه‌رو هستند. بسیاری از کارهای جنسی فردی هستند یا در محل‌های کاری کوچک انجام می‌شوند... بسیاری از آن‌ها پیمانکاران مستقل هستند و/یا آرزوی کسب‌وکار کوچکی دارند و به همین دلیل در دام رقابت اقتصادی مستقیم گرفتار می‌شوند.» [۵۶]

آن‌ها به‌درستی متذکر می‌شوند که همین استدلال‌ها را می‌توان درباره‌ی «لوله‌کش‌ها یا روزنامه‌نگاران آزاد یا کارگران خانگی» نیز مطرح کرد. [۵۷] اما بهتر است مثال آخر را با دقت بیشتری بررسی کنیم. در پایان قرن نوزدهم، یک میلیون خدمتکار خانگی، عمدتاً زن، در بریتانیا وجود داشت. اما اعتصاب‌های دختران کارخانه‌های کبریت‌سازی همراه با کارگران باراندازها و دیگران در شرق لندن بود که اولین اتحادیه‌های عمومی بزرگ را در بریتانیا ایجاد کرد و در نتیجه چشم‌انداز زنان و مردان طبقه‌ی کارگر را متحول کرد.

ما همیشه استدلال کرده‌ایم که حزب انقلابی باید برای طبقه‌ی کارگر بجنگد تا تربیون ستم‌دیدگان باشد. اما این به‌معنای آغاز از مظلوم‌ترین‌ها نیست. رویکرد ما به سازمان‌دهی کارگران جنسی باید در همین راستا باشد. به‌عنوان یک راهنمای تقریبی، این بدان معناست که انقلابیون در جایی که هستند به‌طور فردی خود را سازمان‌دهی می‌کنند. اما در شاخه‌ها و گروه‌های حزبی، تمرکز باید بر روی تجمع‌های بزرگ کارگران، دانشجویان و افراد درگیر در مبارزه باشد. ما باید از این دو اصل اخلاقی پرهیز کنیم: رد کردن کارگران جنسی به‌عنوان دشمن و ارتقای آن‌ها به‌عنوان کانون مبارزه با ظلم. [۵۸]

اما اگر به‌طور مثبت از حق سازمان‌دهی کارگران جنسی حمایت کنیم، آیا این بدان معناست که ما به‌سادگی کار جنسی را با کارهای دیگر یکی می‌دانیم؟ در این جا شایان ذکر است که ببینیم کولونتای چگونه روسپیگری را توصیف می‌کند:

«روسپی‌گری بیش از هر چیز پدیده‌ای اجتماعی است و ارتباط تنگاتنگی با موقعیت فرودستانه‌ی زن و وابستگی اقتصادی او به مرد در ازدواج و خانواده دارد. ریشه‌ی تن‌فروشی در اقتصاد است. زن از یک سو در موقعیت آسیب‌پذیر اقتصادی قرار می‌گیرد، و از سوی دیگر به واسطه‌ی قرن‌ها آموزش به صورت شرطی مقید شده که در ازای التفات‌های جنسی، چه در داخل و چه خارج از رابطه‌ی زناشویی، از مرد انتظار نعمت‌های مادی داشته باشد.» [۵۹]

کولونتای اساساً حق دارد که آسیب‌پذیری اقتصادی را دلیل اصلی این موضوع می‌داند که برخی از زنان فروش سکس یا خدمات جنسی را یک گزینه تلقی می‌کنند: «برای زنان و همچنین مردان عامل محرک برای ورود به صنعت سکس نیاز اقتصادی است. برای بسیاری از آن‌ها این انتخابی آگاهانه است، زیرا آن‌ها از این صنعت پول بیش‌تری به دست می‌آورند تا در مشاغل معمول.» [۶۰]

با این حال، آن‌چه تغییر کرده روشی است که در آن کالایی کردن سکس، بازاری را برای صنعت سکس ایجاد کرده است. این چه تأثیری بر کارگران جنسی دارد؟ دلیل و رز ادعا می‌کنند که ننگِ ناشی از کار جنسی «مشکلات روانی بیش‌تری را برای کارگران جنسی نسبت به خودِ کار ایجاد می‌کند.» [۶۱] اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این ننگ‌انگاری در حال کاهش است. طیف وسیعی از شیوه‌های مرتبط با صنعت سکس پذیرفته‌تر می‌شوند: جنسی‌سازی بدن دختران، دخترانی که در سنین پایین به پسران سکس دهانی ارائه می‌دهند، استفاده از فیلم‌های پورن و غیره. [۶۲] به گفته‌ی سندرز، اونیل و پیچر:

«برنشتاین (۲۰۰۱) استدلال کرده است که استفاده‌ی مکرر و بی‌وقفه از سکس، به‌ویژه در فرم بدن زنانه، در تبلیغات و سایر سازوکارهای تولید فرهنگی، باعث شده تا عشق شهوانی، عادی‌سازی میل به شهوانیت و پی‌گیری فزاینده‌ی مردان (و به‌طور فزاینده زنان) برای رسیدن به این خواسته‌ها از مقبولیت بیش‌تری برخوردار شود.» [۶۳]

بنابراین، افراد بیش‌تری به صنعت سکس کشیده می‌شوند، در حالی که واکنش‌ها به این موضوع از استقبال مثبت از توسعه‌ی این صنعت تا سوبه‌ی دیگر یعنی خصومت کامل متغیر است. اور رشد اخیر فرهنگ مبتذل و مخالفت با نفوذ آن به جامعه را، به‌ویژه در محیط‌های دانشگاهی مستند کرده است. [۶۴]

## درک مارکسیستی از سکسوالیته

مارکسیست‌ها باید دیدگاه روشنی درباره‌ی چند چیز داشته باشند. اول و مهم‌تر از همه، بین روابط جنسی توافقی افراد (چه کوتاه مدت یا بلندمدت) و هر آنچه که شامل خرید و فروش کنش‌های جنسی باشد، تفاوت وجود دارد.

تفاوت بین این دو واقعی است، به همین دلیل کسانی که در فروش سکس فعالیت می‌کنند از «دوشقه کردن» خود برای انجام کارشان صحبت می‌کنند. در رابطه‌ای شخصی، افراد امیدوارند بدون نیاز به گذاشتن ماسک یا نقش بازی کردن، «خودشان» باشند. کار جنسی برعکس آن را ایجاد می‌کند: نقش‌بازی کردن به منظور

جدا کردن کار جنسی از روابط شخصی. به همین دلیل جامعه‌ی آینده‌ای که در آن همه‌ی انسان‌ها بتوانند روابط رضایت‌بخشی را تجربه کنند، جامعه‌ای است که در آن کار جنسی از بین رفته باشد.

دوم، بین عشق جنسی و فروکاستن بدن زنان به ابژه‌های جنسی در هرزه‌نگاری تفاوت وجود دارد. [۶۵] در واقع می‌توانم استدلال کنم که دومی منجر به شهوت‌زدایی می‌شود، که شاید تا حدی توضیح دهد که چرا بسیاری از زنان جوان تلاش زیادی می‌کنند تا خود را از نظر جنسی جذاب نشان دهند در حالی که هیچ درک واقعی، بگذریم از تجربه، از روابط جنسی تحریک‌کننده و رضایت‌بخش ندارند. [۶۶] بازسازی اندام‌های جنسی زنان با جراحی نشان دهنده‌ی پیروزی «عرضه» بر میل و رضایت جنسی است.

سوم، مسئله‌ی هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر است. کارگران به واسطه‌ی موقعیت منحصر به فرد خود در فرآیند تولید، قدرت سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای متفاوت را دارند. اما جنبه‌های عینی مهمی برای فعلیت بخشیدن به این قدرت اقتصادی بالقوه وجود دارد. اتحاد باید در برابر دشمن مشترک شکل بگیرد. اختلافات درون طبقه‌ی کارگر باید از طریق روند دموکراتیک بحث و گفت‌وگو برطرف شود. هم‌بستگی برای قصد طبقه‌ی کارگر برای تغییر جامعه ضروری است. کارگران مرد باید زنان را به‌عنوان برابر خود بپذیرند. و همه‌ی کارگران باید بپذیرند که تمایلات جنسی یک فرد می‌تواند متفاوت باشد اما همیشه انسانی است و اعتقادات مذهبی امری کاملاً خصوصی است. همان‌طور که کولونتای استدلال می‌کند، هم‌بستگی در باب گوش دادن و پاسخ به نیازهای دیگری است. [۶۷]

اگر مردها فکر کنند که بدن زنان ابژه‌های جنسی هستند که می‌توان آن‌ها را دید زد و گه‌گاه برای یک سکس‌دهانی سریع یا سایر اعمال جنسی خریداری کرد، این فرآیند چگونه می‌تواند رخ دهد؟ اگر زنان احساس کنند که موظف هستند خود را به‌عنوان ابژه‌ی جنسی به مردان عرضه کنند، چگونه می‌توانند درباره‌ی هم‌بستگی احساس اطمینان کنند؟ یا این که هدف آن‌ها تحریک جنسی مردان بدون ارضای نیازهای خودشان است؟

صنعت سکس این نیاز به هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر را کاهش می‌دهد و آن را تضعیف می‌کند. از این رو مارکسیست‌ها باید ادعای‌های آن را مبنی بر اروتیک بودن، ارائه‌ی خدمات مفید یا به هر نحوی توان‌مندسازی زنان به چالش بکشند. بدون اخلاق‌گرایی، باید توضیح دهیم که صنعت سکس بخشی از تغییر شکل و تخریب میل جنسی انسان، چه مرد و چه زن است. کسانی را که در آن کار می‌کنند و کسانی را که از آن استفاده می‌کنند، به ابژه بدل می‌کند.

همان‌طور که جنبش‌های توده‌ای به ساختارهای اجتماعی اعتراض می‌کنند و آن‌ها را به چالش می‌کشند، ناگزیر مسائلی را درباره‌ی روابط شخصی و تمایلات جنسی نیز مطرح می‌کنند. مارکسیست‌ها نباید تعجب کنند که میلیون‌ها نفر از مردمی که درگیر جنگ و دگرگونی جوامع سرکوب‌گر هستند، باید افکار خود را به شکستن پیوندهای روابط شخصی نامطلوب و تغییر شکل آن‌ها معطوف کنند. این روند را اخیراً در میدان تحریر قاهره مشاهده کردیم {مقاله‌ی حاضر در سال ۲۰۱۱ نگاشته شده است -م.}، چنان‌که مسیحیان را در کنار مسلمانان، مردان را در کنار زنان، جوانان را در کنار سال‌مندان دیدیم که همه با هم برای تغییر اجتماعی مبارزه می‌کردند. شروع به نفس کشیدن، جسارت ورزیدن، احساس کردن و تجربه کردن به شیوه‌ای متفاوت، بخشی ذاتی از فرآیند آزادی انقلابی است. به شرطی که مسئله‌ی هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر را در قلب کاری که انجام می‌دهیم قرار دهیم، ممکن است مرتکب اشتباه بشویم، اما خیلی اشتباه نخواهیم کرد.

\*مقاله‌ی حاضر برگردانی است از *Sexuality, alienation and capitalism* از Sheila McGregor که در شماره ۱۳۰ مجله‌ی *سوسیالیسم بین‌المللی* منتشر شد. این مقاله لینک زیر یافته می‌شود:

<https://isj.org.uk/issue-130/>

## یادداشت‌ها

[\*]. مقصود نویسنده مقالاتی است که در مجله‌ی *سوسیالیسم بین‌المللی* قبل از شماره‌ی ۱۳۰ منتشر شده‌اند - م.  
[۱]. تصمیم گرفتم از اصطلاح «کار جنسی» به همان دلایلی استفاده کنم که جین پریچارد برای اجتناب از هرگونه نشانه‌ای از محکومیت اخلاقی استفاده کرد، اما بدون این‌که اشاره کنم که «کار جنسی» «شغلی مانند شغل‌های دیگر است»:  
Pritchard, 2010, p161

[2]. Pritchard, 2010.

[3]. Dale and Rose, 2010a

[4]. Edwards, 2010.

[5]. Dale and Rose, 2010b.

[6]. Pritchard, 2010, p161.

[7]. Dale and Rose, 2010a, pp2-3.

[8]. Dale and Rose, 2010a, p3.

[9]. Pritchard, 2010, p171.

[10]. Dale and Rose, 2010, p186.

این فرمول با تعدیل‌های بسیار زیادی محدود و مشروط شده است که عدم قطعیت خود نویسندگان را آشکار می‌کند. چند سوال قابل طرح است. اگر تمایلات جنسی بخشی از طبیعت انسانی ما نیست، چگونه پدیدار می‌شود و چرا؟ اگر بخشی از

طبیعت انسانی ما نباشد، نژاد بشر چگونه تکامل یافته و به تولیدمثل ادامه داده است؟ یا آیا دلیل و رز در واقع نوعی دوگانگی را مطرح می‌کنند، با یک «غریزه‌ی جنسی» برای اطمینان از تولیدمثل و بُعد دیگری که می‌توانیم آن را «سکسوالیته» بنامیم؟

[۱۱]. شاید یک کلمه‌ی محتاطانه بجا باشد: همه‌ی ما به مبارزه علیه ستم بر زنان متعهد هستیم و برای جهانی بدون مناسبات ظالمانه از جمله جهانی بدون کار جنسی مبارزه می‌کنیم.

[۱۲]. من معتقدم پریچارد واکاوی روشن و درستی ارائه کرده است، بنابراین از بسیاری جهات، بسیاری از مواردی را که او قبلاً استدلال کرده، بازگو خواهم کرد. با این حال، پریچارد نمی‌توانست پیش‌بینی کند که اختلاف نظر پیرامون موضوع تمایلات جنسی و ماهیت انسان پدید آید. از این رو نیاز به بسط و گسترش بیش‌تر این بحث و هم‌چنین پرداختن به تغییر اساسی جایگاه سکس در جامعه‌ی سرمایه‌داری طی ۲۰ سال گذشته ضروری است.

[۱۳]. بنگرید به مقاله‌ی من: McGregor, 1989.

[۱۴]. برای واکاوی طولانی‌تر این موضوع و منابع بنگرید به: McGregor, 1989, and also Kollontai, 1977.

[15]. Engels, 1975.

[۱۶]. تعریفی که در Duncan Hallas در جلسات دهه‌ی ۱۹۸۰ رایج شد.

[17]. Harman, 1994.

[18]. Harman, 1994, p100.

[19]. Engels, 1978.

[۲۰]. برای مرور کامل نظرات انگلس و به‌روزرسانی واکاوی او بنگرید به: Harman, 1994. این که آیا انگلس در همه‌ی استدلال‌هایش حق داشت یا نه ربطی به اهداف بحث در این‌جا ندارد.

[۲۱]. شکار معمولاً امری جمعی بود که گاهی اوقات زنان را نیز درگیر می‌کرد.

[۲۲]. بنگرید به: McGregor, 1989, p7.

[۲۳]. مارشال سالیانس این نکته را در Sahlins, 2003 طرح می‌کند.

[24]. Dale and Rose, 2010, p187.

[25]. Engels, 1978.

[26]. Dee, 2010.

[27]. Kollontai, 1977.

[28]. McGregor, 1989, pp10-11.

[29]. The Poor Law Amendment Act 1834 (PLAA)

اصلاحیه قانون فقرا مصوب ۱۸۳۴ (PLAA) که به‌طور گسترده به‌عنوان قانون فقرای جدید شناخته می‌شود، قانون پارلمان بریتانیا بود که توسط دولت ویگ ارل‌گری تصویب شد. این اصلاحیه به‌طور کامل جای‌گزین قوانین قبلی مبتنی بر قانون کمک به فقرا ۱۶۰۱ شد و تلاش داشت تا سیستم فقرزدایی در انگلستان و ولز را به‌طور اساسی تغییر دهد. این اصلاحیه دو سال پس از قانون نمایندگی مردم در سال ۱۸۳۲ تصویب شد و امتیاز را به مردان طبقه متوسط گسترش داد.

مبنای نظری آن اصل توماس مالتوس مبنی بر این گزاره بود که جمعیت سریع‌تر از منابع افزایش می‌یابد، و هم‌چنین «قانون آهنین دستمزد» و دکترین جرمی بنتام مبنی بر این که مردم کارهایی را انجام می‌دهند که خوشایند است و تمایل دارند به جای کار کردن، ادعای امداد کنند. هدف از این قانون، کاهش هزینه‌های امداد ضعیف و رفع سوءاستفاده از نظام قدیمی، رایج در مناطق کشاورزی جنوب، از طریق ایجاد نظام جدیدی بود که تحت آن امداد فقط در خانه‌های کار داده می‌شد و شرایط در خانه‌های کار فراهم می‌شد. به گونه‌ای که هر کس به جز مستمندان واقعی را از درخواست امداد بازمی‌داشت. اهمیت قانون فقرا با ظهور دولت رفاه در قرن بیستم کاهش یافت. در سال ۱۹۴۸، اصلاحیه قانون فقرا توسط قانون کمک‌های ملی ۱۹۴۸ لغو شد که هیئت کمک‌های ملی را به‌عنوان یک آژانس امداد ایجاد کرد - م.

[30]. McGregor, 1989, p10.

[۳۱]. بنگرید به: McGregor, 1989, p10.

[32]. McGregor, 1989, p11.

[33]. Orr, 2010, p55.

[۳۴]. جنگ جهانی دوم شاهد اختلالی عظیم در روابط «عادی» بود زیرا نامزدها و شوهران به جنگ رفتند و برخی هرگز بازنگشتند. این امر به زنانی که به کار مولد کشیده شده بودند، حاشیه‌ای از استقلال و آزادی در روابط شخصی می‌داد که در غیراین صورت با آن مواجه نمی‌شدند. هنگامی که پس از ۱۹۴۵ زندگی خانوادگی «عادی» دوباره برقرار شد، این امر برای بسیاری مشکلات ایجاد کرد.

[۳۵]. این دوره‌ی انقلابی در جاهای دیگر به وفور مستند شده است. بنگرید به:

Harman, 1988, and Orr, 2010.

[۳۶]. ترجیح می‌دهم به جای اصطلاح «فمینیسم موج دوم» از اصطلاح جنبش آزادی زنان استفاده کنم، زیرا این اصطلاح دقیق‌تری برای تحول جنبش در دهه‌ی ۱۹۶۰ است. به نظر من اصطلاح اول با دفن این ایده مرتبط است که برای رهایی از ستم زنان به تغییرات اساسی اجتماعی نیاز است. در هر صورت، «فمینیسم موج دوم» من را به یاد تبلیغات برای آرایش مو می‌اندازد.

[۳۷]. دانشجویان مجبور شدند برای اجازه‌ی استفاده از اتاق خواب یک‌دیگر در شب کارزار راه بیاندازند.

[38]. McGregor, 1989, p13.

[۳۹]. ارتباط بین هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر و مبارزه با تبعیض جنسی در اعتصاب بزرگ معدنچیان در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵ شرح داده شد. شعار متداول معدنچیان در اولین تظاهرات بزرگ در منسفیلد این بود: «ممه‌هاتون رو برای معدنچیا بیرون بیارید» (خطاب به افسران پلیس زن). در آن زمان به کسانی که اطرافم بودند گفتم با چنین نگرش‌هایی معدنچیان هرگز برنده نخواهند شد. با این حال در پایان اعتصاب همان معدنچیان دگرگون شده بودند. همسران معدنچیان در سازمان‌دهی هم‌بستگی محوری شدند. تظاهرات آزادی هم‌جنس‌گرایان در سال ۱۹۸۵ توسط بنری از معدنچیان رهبری شد.

[40]. Orr, 2010, p36.

[۴۱]. این نکات به‌طور مشروح در Pritchard, 2010, pp169-170 بیان شده است.

[۴۲]. بخشی از صنعت سکس به خدمات‌رسانی به مشتریان زن از طریق آژانس‌های اسکورت و روسپی‌های مرد خیابانی اختصاص دارد. ترنس‌ها نیز در کار جنسی دخیل هستند. پورنوگرافی به شدت توسط زنان و کودکان استفاده می‌شود. اما

اگرچه بسیاری از کاربران پورنوگرافی ممکن است دختران و زنان باشند، محتوای آن درباره‌ی بهره‌گیری از زنان به‌عنوان ابژه‌های جنسی برای جلب رضایت مردان است.

[۴۳]. بنگرید به این [لینک](#).

گرچه باید توجه داشت که تأیید همه این آمارها دشوار است زیرا بخش زیادی از صنعت سکس غیرقانونی است.

[44]. Orr, 2010, p21.

[۴۵]. البته غیبت مبارزه و هم‌بستگی طبقه‌ی کارگر می‌تواند خیلی سریع تغییر کند.

[46]. Pritchard, 2010, p170.

[۴۷]. من هم‌چنین استدلال می‌کنم که رشد مرض چاقی پیامد دیگری از کالایی‌شدن نیاز انسان به خوردن و نوشیدن است.

[۴۸]. این که در چه مرحله‌ای کنار می‌کشیدند در نقاط مختلف کشور متفاوت بود. در هر صورت، پیش‌گیری از بارداری به این معنی بود که زنان دیگر نمی‌ترسیدند که رابطه‌ی جنسی کامل منجر به بارداری شود.

[۴۹]. Paris Whitney Hilton متولد ۱۹۸۱ شخصیتی اجتماعی، رسانه‌ای، مدل، خواننده؛ نویسنده، طراح مد، بازیگر، تاجر و دی‌جی آمریکایی است. پدر بزرگ او هتل‌های هیلتون را تاسیس کرد و او وارث این پدر بزرگ بود. هیلتون به دلایل مختلف در رسانه‌ها حضور داشت و شایع است که در اتاق او همواره باز بوده است. یکی از دلایل شهرت او درز یک ویدئوی جنسی خانگی با دوست‌پسر سابقش در فضای مجازی در سال ۲۰۰۳ بود. هیلتون به خاطر همین ویدئوی جنسی در سینما شناخته‌شده‌تر بود.

[۵۰]. Jane Birkin ۱۹۴۶-۲۰۲۳، بازیگر و خواننده‌ی انگلیسی.

[51]. Levy, 2005, p30.

[52]. Kollontai, 1977, pp288-289.

[53]. Pritchard, 2010, pp166-168.

[54]. Cliff, 1984, p42.

این امر البته درباره‌ی اکثریت تن‌فروشان صادق نبود.

[55]. Sanders, O'Neill and Pitcher, 2009, p108.

ارقام آن‌ها مربوط به سال ۲۰۰۷ و برگرفته از Gall است.

[56] Dale and Rose, 2010a, p191 .

هم‌چنین بنگرید به: O'Neill and Pitcher, 2009, chapter 6.

[57] Dale and Rose, 2010a, p191.

[۵۸]. مارکسیست‌ها استدلال‌های مشابهی را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ علیه تمرکز بر سازمان‌دهی زنان خانه‌دار، در تقابل با استدلال‌هایی به‌نفع «دستمزد برای کارخانگی» ارائه کردند.

[59]. Kollontai, 1977, p264.

[60]. Sanders, O'Neill and Pitcher, 2009, p40.

هم‌چنین بنگرید به:

Carré and Agostini, 2010, p24-50, Mathieu, 2007, pp23, 105-117.

[61]. Dale and Rose, 2010a, p188.

[۶۲]. این نکته توسط خود دلیل و رز بیان شده است:

2010b, p203.

[63]. Sanders, O'Neil and Pitcher, 2009, p30.

[64]. Orr, 2010.

[۶۵]. می‌دانم که این بیانیه‌ای نسبتاً ساده و بی‌لطافت است، اما امیدوارم بیان آن صرفاً در این جا بسنده باشد.

[۶۶]. بنگرید به: Levy, 2005, chapter 1.

[67]. Kollontai, 1977, p290.